

به امید بهشت
زندگی خود را
جهنم نسازید

پیـداری

ماهانامه ی شماره ی ۱۴۳ کانون خردمداری ایرانیان
سال بیست و سوم - دی ماه ۲۵۸۲ ایرانی - ۱۴۰۲ ضد ایرانی

یک کشور آبرومند
اسلامی در جهان
وجود ندارد

مرگ بر جنگ

ای کاش می شد درب مسجد الاقصی، درب کلیسای
مقبره مقدس و دور تا دور دیوار ندبه را گل گرفت
تا جنگ بین فرزندان ابراهیم، پسر عموهای
«گور پرست» پایان بگیرد و مردم جهان
به آرامش و صلح برسند.

مکان های مقدس، جایگاه تغییر خوی انسانی، به خوی ضد انسانی اند

اسماعیل وفا یغمایی

فاضل آب تمام انقلاب ها

نگذاشتند بنویسیم، نگذاشتند بخوانیم، نگذاشتند برقصیم،
نگذاشتند ببوسیم، نگذاشتند شاهد رشد فرزندانمان باشیم، و
کشتند بسیاری از فرزندان ما را، نگذاشتند

مانده در رویه ۳

محمد جواد اکبرین - کانال کوچه

اوضاع امروز آخوندهای ما

آخوندها با همه بد هستند از همه متنفرند. از زنان بی حجاب، از مردانی
که آبجو می نوشند، از دخترانی که می رقصند، از پسرانی که موزیک
گوش می دهند، از اروپایی ها، از آمریکایی ها، از دانشگاهی ها، از
کسانی که موسیقی غربی گوش می دهند، از هر کسی مانده در رویه ۲

اوضاع امروز آخوندهای ما

مانده از رویه ی نخست

که انسانی شاد است، از کسی که سازی می زند یا ترانه ای می خواند، از زنان و مردانی که در عروسی باهم اند و درکنارهم دیگر می نشینند، از اسرائیل، از سازمان ملل، از منشور حقوق بشر، از چپی ها، از راستی ها و زمانی بود که از پیپی و دوش حمام و رادیو و شناسنامه و مدارس دخترانه ...

حالا بدتر شده آن ها از همه چیز تنفر دارند و از همه بیزارند، به راستی چرا؟ چرا این همه خشم و این همه نفرت؟ برای جواب باید برگردیم به حدود ۱۵۰ سال پیش آن زمان که به کالبد نیمه جان ملت خواب زده و پژمرده ایران روح تازه ای دمیده شد، از ورای مرزهای ایران، زمزمه های جدید و عجیبی به گوش اجداد خواب آلود ما می رسید.

زمانی که مفاهیم عجیب و غریبی مانند دموکراسی، رای گیری، مشروطیت، پارلمان، قانون و غیره کم کم وارد گفتمان ملی شد. طبیعی است آخوندی که برای خودش طبقه و موقعیت نسبتاً ممتازی درست کرده بود کنجکاو شود که این حرف های جدید چه تاثیری روی زندگی ما آخوندها خواهد داشت.

تا آن زمان آخوند برای خودش منافعی داشت، آموزش و پرورش تقریباً دست او بود و مالاها به بچه پولدارها قرآن و الفبا یاد می دادند، بچه های فقرا هم آدم به حساب نمی آمدند، یا از گرسنگی می مردند یا می رفتند در بیابان ها چوپانی می کردند و به دنبال خر و گاو می دویدند.

آخوندها در دادگستری یا به قول قدیمی ها عدلیه هم نفوذ زیادی داشتند. با بلغور کردن غلط غلو ط چند سوره قرآن خرید و فروش بین مردم را انجام می دادند یا مجرم را به جزایش می رساندند. موقوفات دستشان بود و بساط مفت خوری به راه. زمانی که پادشاهان بی لیاقتی سرکار بودند آخوندها حتا در مورد مسائل لشکری و کشوری هم نظر می دادند و برای امور دربار استخاره باز می کردند. یکی از این استخاره ها باعث شد ایران ۱۸ شهرش را به روس ها ببخشد.

پس خیلی طبیعی بود که آخوند منفعت طلب نخستین پرسش اش این بود که خب سهم ما از این نظام جدید دموکراتیک پارلمانی و دانش محور و صنعتی و غیره چیست؟ جوابی که آخوند دریافت کرد و اصلاً به مذاق اش خوش نیامد این بود که، هیچی! . در جهان جدید کسی اتوماتیک صاحب مقام و یا منافع نمی شود و همه شهروند هستند.

در نظام جدید شمای آخوند یک شهروند می باشی نه بیشتر از کسی و نه کمتر از کسی، اگر کار و کوشش و اکتشاف و اختراع کنی پیشرفت می کنی و زندگی ات بهتر می شود، اگر به ترویج خرافات و مزخرفاتی مانند روضه خوانی و رمالی و جن گیری و مداحی و این چرندیات ادامه دهی، در نظام جدید محتملاً از گرسنگی خواهی مرد یا به گدایی خواهی افتاد.

آخوندهای اروپا و کشیش ها که زمانی دبدبه و کبکبه داشتند به داخل کلیساها رانده شدند و نفوذشان در جامعه بسیار کمتر شد. مشروطه خواهان ما هم مشروعه خواهان حقه باز را عقب راندند و آخوند بزرگشان شیخ فضل اله نوری را به دار کشیدند.

بعدها در ترکیه آتاتورک با تپیا آخوندها را از محافل قدرت بیرون انداخت، چند سال بعد در ایران رضاشاه با پس گردنی و اردنگ بساط مفت خوری آخوند را برچید. حالا برمی گردیم به سؤال نخست این مقاله، چرا آخوند موجود ناراحتی است؟ جواب، این که او می داند جهان به سمتی می رود که برای آخوند جایگاهی نیست.

شواهد هم از در و دیوار می بارد. در هر کشوری آخوندهایشان «کشیش ها، موبدان، خاخم ها...» بساطشان بی رونق و بسیارشان برچیده شده و زندگی مختصری دارند. دیگر از مفت خوری و شکم چرانی و مزخرف گویی از بالای منبر و محراب خبری نیست و آخوند از همه متنفر است، چون می داند جایی در جهان فردا ندارد.

آخوند خودش هم نمی داند چه کند. هواپیما دوست دارد اما عقاید سازنده هواپیما را دوست ندارد. پنی سیلین و آنتی بیوتیک را نیاز دارد اما فرهنگی که این ها را اختراع کرده دوست ندارد. گوشی همراه و اینترنت از لوازم اصلی زندگی و سرکوب سپاهیانش است اما نمی خواهد مردم عادی هم این ها را داشته باشند. از طرفی رویش نمی شود و زورش نمی رسد مدارس و دانشگاه ها را تعطیل کند، از طرفی با خود دانش و آگاهی مشکل دارد، چون آن ها را ندارد، خلاصه خودش هم تکلیف خودش را نمی داند. و نمی داند چه خاکی بر سرش کند. به هر دری می زند که منطقی برای وجود خودش بیابد، هر بار کفگیر به ته دیگ می خورد. من و شما هم اگر بودیم و تمامی تفکر و وجود و نان دانی و منافع ما در خطر انقراض کامل بود، به در و دیوار می زدیم...

بیداری - نویسنده این مقاله آقای محمد جواد اکبرین، اتفاقاً روزگاری خودش معمم و آخوند بوده است نوشته او روشن کننده بسیاری از اعمال هیستریک آخوندها در این روزهاست. آن ها در معرض انقراض اند و این را مانند حیواناتی که طوفان در راه را بومی کشند احساس کرده اند.

در جنگ اسرائیل و حماس، افزون بر حماس، اسلام گرایان، جهاد اسلامی، ناسیونالیست های الفتح، چپ گرایان جبهه خلق، حزب اله لبنان، حوثی های یمن، پاسداران ایران و مزدورانی از عراق و افغانستان در پشتیبانی از فلسطین با اسرائیل در حال جنگند.
یوسف عزیزی

فاضل آب تمام انقلاب ها

مانده از رویه ی نخست

شاهد لبخند همسایه و برادرمان باشیم، شاهد زیبایی رودها و دریاچه هامان باشیم، همه را خشکانند، نگذاشتند شاهد زیبایی جنگل هامان باشیم، سرشان را بریدند، نگذاشتند زندگی کنیم. آمدید با انقلاب تمام فاضلاب ها، با آئین تان، و خدا و رسول تان، با ریش های خون چکان، و با نعلین هایتان به نان و آب مردم پا کوفتید، پاکوفتید و غارت کردید. و رژه ی دارها و جوخه های تیرباران تان جانشین رژه شادایانه جشن هامان شد، آمدید و تیغ بر لبان عاشقان این سرزمین و دستان کارگر و دهقان نهادید. بوسه بر لب ها ممنوع و فراموشی شد. و لب های ملتی را به سوی ضریح مردگان پوسیده در پانزده هزار گور خشکیده به نام امامزاده در سراسر ایران کشانید.

آمدید که تار و چنگ و نی را سر ببرید، آمدید با خدایتان که شیطان از او فراری است، آمدید با کتاب تان که در میان هر برگش هزاران کشته دفن شده است. با هراس از دوزخش و وعده از روسپی خانه بهشت اش.

آمدید و خواهید رفت، تا دمساز با خدای جبار و کتاب قتال و رسولان بدکارتان باشید. در گورستان های مدفون شده زیر کوه های آتش فشان، مرگی جاودانه شما را در آغوش خواهد کشید، و برای همیشه محو خواهید شد.

زیرا این ملت نه تنها نان و آب و آوازا و اشک ها و لبخندهای بر باد رفته خود را از شما طلب دارد، بل تمامت زندگی خود را از شما پس خواهد گرفت، تمامت زندگی یک ملت را که غارت کرده اید. تردید نکنید خواهید رفت، و لب ها با بوسه ها آواز خواهند خواند، سیب بر درخت، عاشقان در کوچه، ماه در آسمان و مرغ شب در شاخسار مهتاب، مردم از شوق و شادمانی به رقص خواهند آمد. تردید نکنید، تردید نکنید.

حافظ و آخوند

اگر به اشعار حافظ دقت کنید، او تمام شخصیت های مثبت جامعه ی اسلامی را به نقد می کشد و می کوبد. مانند واعظ، زاهد، صوفی، شیخ، مفتی، محتسب، حافظ قرآن، واعظ شهر و مانند این ها. یعنی تمام

کسانی که در فرهنگ و جامعه اسلامی محترم و مقدس می باشند در دیوان شعر حافظ بشدت تحقیر شده و مورد انتقاد قرار می گیرند. و شخصیت های خوب و مثبت حافظ مانند رند، خراباتی، پیر، پیرمغان، ساقی و مطرب همه در فرهنگ آخوندی و جامعه مسلمانان جزو افراد بد و بی آبرومی باشند

چرا حافظ آدم های مقدس جامعه اسلامی مانند زاهد و واعظ و شیخ شهر... و غیره را نامقدس کرده است. مهم ترین دلیلش ریاکاری است. یعنی حافظ متوجه شده که تمام انسان های مقدس جامعه اسلامی آلوده به ریاکاری هستند. که ریاکاری می تواند فضیلتی را به رذیلتی و هر عبادتی را به گناه تبدیل کند. به نظر حافظ گناهی که خالصانه انجام بگیرد از عبادتی که ریاکارانه انجام بگیرد به مراتب بهتر است.

می خور که صد گناه زاغیاری در حجاب

بهتر ز طاعتی که زروی و ریاکنند

باده نوشی که در او روی و ریایی نبود

بهتر از زهد فروشی که در او روی و ریایی باشد

جمهوری یا خلافت اسلامی؟

در ماه های نخست انقلاب که حزب التحریر با آمدن جمهوری اسلامی به ایران تاسیس شده بود در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۵۸ این حزب خطاب به خمینی رهبر انقلاب و اعضای مجلس خبرگان که در پی برپایی نظام جمهوری اسلامی بودند نوشت:

اصولاً در اسلام نظام، نظام جمهوری نیست بلکه نظام خلافت است. و پیروی دولت اسلامی از دستورات مجلس با احکام اسلام متناقض است. زیرا در اسلام ملت حق حاکمیت و حق قانون گذاری ندارد، این ها حق خلیفه یا امام است که خداوند تبارک و تعالی او را رئیس مردم و صاحب اختیار تام و تمام در قبول احکام و حکومت بر مردم قرار داده است.

اگر هم نمایندگان ملت به بحث بپردازند و رای بدهند این رای برای خلیفه یا امام الزام آور نیست و ضروری نمی باشد. چون خلیفه یا امام خودش دولت است!

از کتاب «ایران در چهار راه سرنوشت» نوشته دکتر شجاع الدین شفا.

اگر ایرانی ها عربی می دانستند

محال بود مسلمان شوند!

دکتر مسعود نقره کار چکیده مقاله

کارد آجین

ضربات متعدد به بدن انسان را با کاردهای بزرگتر از چاقو کارد آجین می گویند. این مقاله به مناسبت کارد آجین شدن داریوش مهرجویی فیلم ساز مشهور و همسرش در حوالی تهران نوشته شده و یادی از برخی کارد آجین شده های شناخته شده توسط حکومت اسلامی خواهد شد. کارد آجین از شیوه های مرسوم همونوع گشی در اسلام سیاسی است. این موجودات آدم کش پایه های حیوانی دارند.

حضرت علی شان در نهج البلاغه آورده که: برخی از انسان ها هستند که به صورت انسان هستند ولی در قلب حیوان، که این وصف حضرت علی وصف بسیاری از پیروان خودش است. تاریخ حقیقی شهادت می دهد که گله های وحشی باورمند به آخوندیسم برای حذف دگر اندیشان، و روشنفکران مخالف از وحشیانه ترین روش ها استفاده کرده اند. آخوندیسم این سلطه توحش و جهل و جنون جنایت، کشتن مخالفان اسلام را به وحشیانه ترین روش ها به عنوان حکم اسلام و نص صریح قرآن و احادیث و روایات به عنوان امری دینی و قدسی مورد تایید، ترویج و تقدیس قرار داده است.

کارد آجین، قربانی و سنگسار، گردن زدن، مصلوب کردن، لینچ کردن، بستن قربانی به ماشین و کشیدن پیکر نیمه جان او در سطح خیابان ها نمونه هایی از روش های به کار برده شده اند. در این میان کارد آجین آرم و مهر و نشان شناخته شده سربازان امام زمان می باشد. به چند نمونه از این نوع جنایت ها در رژیم گذشته و رژیم فعلی اشاره می کنیم.

احمد کسروی و منشی وی محمد تقی حداد پور در ۲۰ اسفند سال ۱۳۲۴ با فتوای شیخ عبدالحسن علامه احمد امینی با تایید خمینی کارد آجین شدند (با گلوله و ۲۷ ضربه کارد). دکتر سلیمان برجیس را به خاطر بهایی بودن در تاریخ ۴ بهمن ۱۳۲۸ با هشتاد و یک ضربه کارد در کاشان کارد آجین کردند. دکتر برجیس پزشک گرانقدر و یاری رسانی بود که در کاشان طبابت می کرد. بهاییان بسیاری به روش و شیوه کارد آجین در طول نزدیک به دو قرن اخیر به قتل رسیدند. در رژیم جمهوری اسلامی شیوه کارد آجین بیش از پیش از نخستین روزهای به قدرت رسیدن به کار گرفته شد تا با حذف مخالفان پایه حکومت ترور خود را استوار کنند.

در روزهای آغازین انقلاب تعدادی از ماموران ساواک و شهربانی را در مشهد ۵ نفر، آذربایجان ۶ نفر، کرمانشاه، رشت ۷ نفر و چند تن دیگر در

شهرهای کرمان و شهرهای دیگر کارد آجین کردند.

در سال ۵۷ و ۵۸ گروه های اسلامی به همین شیوه جنایت ها کردند مانند گروه های شاهین انقلاب در تهران، گروه قنات در جهرم، گروه شبت در کرمانشاه، گروه جاش ها در کردستان، گروه باشی در اصفهان و گروه های متعدد دیگر «سربازان امام زمان» در شهرهای دیگر به سوزاندن و کارد آجین کردن مخالفان حکومت روی آوردند.

جواد ذبیحی را در ۲۴ تیر ۱۳۵۹ کارد آجین و تکه تکه کردند. هم زمان توسط گروه های فشار دست به کشتار تعدادی از فعالان یا هواداران سازمان های خلق، فداییان خلق در تهران و شهرستان های گوناگون زدند و کارد آجین نمودند.

در حکومت اسلامی بهایی ها بزرگترین قربانیان این روش بودند. پزشک گرانقدر دکتر ناصر وفایی یک نمونه است. در بدن دکتر وفایی جای ۵ گلوله دیده می شد، او پیش از اعدام به شدت شکنجه شده بود، به طوری که از زیر شکم تا پشت ران و زیر باسن با چاقو بریده شده بود. از زیر شکم تا نزدیک زانو هم بریده شده بود به طوری که استخوان ها دیده می شد و پا را چنان از جا درآورده بودند که به هر طرف می چرخید.

در قتل های زنجیره ای که حکومت برای ایجاد هراس و ترساندن روشنفکران و مخالفان انجام داد دکتر کاظم سامی با ضربات کارد به قتل رسید. کشیش هایک هوسپیان که در راه فرودگاه مهرآباد ناپدید شد خانواده او پس از ۱۱ روز سرانجام جسد مثله شده او را که با ۲۶ ضربه کارد آجین شده بود پیدا کردند.

کشیش مهدی دیباج ۵ ماه پس از آزادی از زندان در ۱۳ تیر ۱۳۷۳ ربوده شد و چند روز بعد خبر جسد قطعه قطعه شده او را خود دولت اعلام کرد. حاج محمد ضیایی رهبر اقلیت سنی در بندر عباس ۵۵ ساله در تاریخ ژوئیه ۱۹۹۴ کارد آجین شده در اطراف لار پیدا شد. او برای بازجویی توسط ماموران دولتی به لار فراخوانده شده بود. حمید حاجی زاده شاعر و پسر ۹ ساله اش را با ۳۷ ضربه کارد آجین کردند. حمید را با ۲۷ ضربه و فرزندش را با ده ضربه تکه تکه کردند. ابراهیم زال زاده نویسنده در اسفند ۱۳۷۵ کارد آجین شد. او را پس از بردن شاهرگش با ۱۷ ضربه کارد لاشه لاشه کردند و به بیابان انداختند. داریوش پروانه فروهر کارد آجین شدند در یکم آذر... داریوش فروهر بنا به اعتراف مهرداد علیخانی کارمند وزارت اطلاعات به همراه شخصی به نام جعفر زاده پرسنل اداره عملیات با ۱۱ ضربه چاقو به قفسه سینه به قتل رسیده است. داریوش مهرجویی فیلم ساز برجسته و همسرش وحیده محمدی فر نمایش نامه نویس کارد آجین شدند و رژیم گفت باغبان آن ها آن دو نفر را کشته اند که راست یا دروغش معلوم نیست. کارد آجین کردن مخالفان تبعیدی هم کم نیستند. دکتر برومند - شاپور بختیار - سروش کتیبه - فریدون فرخزاد - دکتر رضا مظلومان به نام مستعار دکتر کورش آریامنش - طباطبایی اوائل انقلاب ترور شد و بسیاری...

بخش سوم - مریم فومنی - آسو

چگونگی ۱۷۵ سال مبارزه مادران ما در برابر حجاب اجباری

تا پیش از آن که قمرالملوک وزیری بدون حجاب روی صحنه برود و آواز بخواند همه ی تلاش ها برای رفع حجاب یا محدود به مجالس خصوصی بود یا از نگارش مقاله فراتر نمی رفت. قمر در سال ۱۳۰۳ بدون حجاب در سالن گراند هتل تهران به روی صحنه رفت. جسارت قمر متشرعان و مردان را خشمگین کرد و عده ای در پی قتل او برآمدند. بلافاصله بعد از کنسرت، ماموران قمر را دستگیر و به نظمیۀ بردند تا تعهد دهد که دیگر بی حجاب جایی نرود و کنسرت برگزار نکند.

قمر در کتاب قمری که ماه شد نوشته ی دختر خوانده اش، زبیده جهانگیری، داستان آن شب را چنین تعریف کرده است، روی پاهام بند نبودم، انگار پر در آورده بودم نمی رقصیدم اما خیلی خوشحال بودم. یک جوری راه می رفتم که فقط مخصوص آن شب بود، اما یک دفعه ورق برگشت. دم ماشین بودم اما همین که راننده در رو وا کرد سوار شوم چند تا مامور گردن کلفت او مدن سراغم و من را بردند نظمیۀ. انگار خواب می دیدم، همه خوشی هام یه طرف، این نظمیۀ وامونده یه طرف! تو دلم گفتم زن نترس، گیرم اعدامت کردن، مهم نیس، چون بالاخره کار خودت را کردی، کم کم آروم شدم. اون جا من باید تعهد می دادم که دیگر کنسرت ندهم و بی حجاب جایی نروم.

پس از سقوط سلطنت قاجار و آغاز دوره ی پادشاهی پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰) که فقط ۱۶ سال طول کشید زنان مخالف حجاب در وضعیت ویژه ای به سر می بردند. اکثر مردم به پشتوانه ی نیروهای مذهبی و روحانیون متعصب همچنان طرفدار سر سخت حفظ حجاب بودند و با هر گونه اقدامی در راستای کشف حجاب به شدت برخورد می کردند. حکومت اگر چه مخالف کشف حجاب نبود و حتی گاهی در خفا از زنانی که مخالف حجاب بودند حمایت می کرد اما در بسیاری موارد برای مهار واکنش های مذهبیون به آن ها باج می داد و مجازات هایی را برای مخالفان حجاب مقرر می کرد (زمانی است که هنوز رضاشاه کشف حجاب را انجام نداده بود) در چنین شرایطی فعالان زن به فعالیت برای رفع حجاب ادامه می دادند.

در اوایل دهه ی ۱۳۰۰ در بعضی محلات به ویژه در شمال تهران زنان بدون روبنده به خیابان می رفتند و در سال ۱۳۰۴ برخی زنان حتا بدون چادر با مانتوهای بلند و گشاد در خیابان تردد می کردند. در سال ۱۳۰۹ برای نخستین بار عده کمی از زنان ایرانی با همدیگر بدون حجاب به خیابان رفتند. حتا در شهرهای دیگر به رغم فضای سنتی و بسته تر زنان

ساکت ننشستند. برای مثال در سال ۱۳۰۸ شش زن شیرازی معلم تصمیم گرفتند که رنگ چادرهای خود را عوض کنند، اقدامی که در آن زمان خطرناک بود. آن ها چادرهایی از پارچه تافته ی سینه کفتری به رنگ قوس و قزح دوختند و یک روز به منزلی در خارج شهر رفتند و از آنجا چادرها را به سر کردند و پیاده سوی شهر آمدند... اگر متعصبین مذهبی جلوی آن ها را می گرفتند چه جوابی داشتند؟ جواب این بود، منظور شما چادر است، چه کار دارید که چادر ما چه رنگ است. آن ها تا اواسط خیابان زند آمدند، ناگهان خیابان شلوغ شد و مردم هجوم آوردند و آن ها را سنگ باران کردند، زن ها هر کدام با سر و دست شکسته از طرفی فرار کردند و به خانه های خود پناه بردند و چادرهای رنگی را در صندوق ها مخفی کردند. در سال های نزدیک به اعلام قانون کشف حجاب از سوی رضاشاه، سخت گیری حکومت در مورد حجاب اجباری کاهش یافته بود و حتا پس از افزایش تعداد زنان بی حجاب در خیابان ها و آزار و اذیت آن ها از سوی مخالفان بی حجابی، رضاشاه به نیروی انتظامی فرمان داد که از زنان بی حجاب محافظت کنند.

و سرانجام در ۱۷ دی ۱۳۱۴ رضاشاه دستور کشف حجاب را اعلام کرد و براساس این قانون «زنان و دختران ایرانی از استفاده از چادر، روبنده و روسری در مدارس، دانشگاه ها و مراکز اداری و دولتی منع شدند». البته جنبش زنان ایران در آن دوره مخالف حجاب بود ولی شیوه قهرآمیز و اجباری اجرای قانون کشف حجاب و منع عبور و مرور آنان به اماکن عمومی مطلوب فمینیست های مخالف حجاب نبود. در دوره حکومت محمد رضاشاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷) زنان از نظر قانون آزاد بودند که نوع پوشش خود را انتخاب کنند. اما فشارهای پیدا و پنهان از سوی خانواده و جامعه «مذهبی» بر زنان ادامه داشت و بسیاری از زنان عضو خانواده های سنتی یا مذهبی درگیر مبارزه بر سر حق انتخاب پوشش بودند. شامگاه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ در حالی که فقط ۲۴ روز از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود روح الله خمینی دستور داد که زنان در ادارات دولتی حجاب بر سر کنند. فردای آن روز هشتم مارس روز جهانی زنان بود و در بسیاری از ادارات دولتی با استناد به سخنرانی خمینی از ورود زنان کارمند بی حجاب جلوگیری کردند و از آن ها خواستند به خانه بروند و با روسری به اداره برگردند. زنان خشمگین از این موضوع به جای برگشت به خانه به خیابان ها رفتند و اعتراض کردند. راهپیمایی از مقابل دانشگاه تهران با حدود ۱۵ هزار زن آغاز شد و به سرعت جمعیت زنان به ۵۰ هزار نفر رسید. این تظاهرات تا ۲۲ اسفند ادامه یافت و رفته رفته ضرب و شتم، فحاشی و خشونت علیه زنان معترض از سوی نیروهای حزب اللهی و تیراندازی هوایی نیروهای کمیته آغاز شد.

خشونت ماموران و مذهبی ها از یک سو و عدم حمایت سایر نیروهای سیاسی از زنان سرانجام پس از شش روز آن ها را به پایان دادن تظاهرات واداشت. این تظاهرات البته محدود به تهران نبود

دکتر مهدی خلجی

حسین عبدالحسین نویسنده شجاع و روشنفکر
معروف عرب

پروتکل شکنی

فلسطین بازی بس است

نزدیک به یک قرن درگیری، ده ها هزار کشته، چهار دولت درمانده (لبنان، سوریه، عراق، ایران) با چهار اقتصاد در حال فروپاشی. همه این ها برای آزادی فلسطین و برای ایجاد یک فلسطین مستقل بوده است.

تاریخ تشکیل فلسطین معلوم نیست و این درگیری هم پایانی ندارد. فلسطین برای مسلمانان یک هدف نیست، یک فرقه مرگ است. حتی اگر یک کشور فلسطینی هم ایجاد شود، در کل تاریخ فلسطینیان هیچ شاهی وجود ندارد که نشان دهد فلسطینیان بتوانند قادر به اداره یک کلوب پیشاهنگی باشند چه رسد به اداره یک کشور، فلسطین یک اشفنگی دیگر خواهد بود مثل لبنان، سوریه، عراق، غزه. دیگر بس است، ما اعراب و ایرانیان برای شیوه زندگی درمانده ای به نام فلسطین بهای سنگینی پرداخته ایم.

به عنوان یک عرب می گویم که ما باید هر چه زودتر ببازیم و تسلیم شویم. ملت های موفق ملت هایی هستند که می دانند چه زمانی ببازند و چه زمانی ببرند.

ژاپن نزدیکترین متحد آمریکایی شد که دو بمب اتمی بر سرش ریخته بود. ژاپن تا همین امروز میزبان پایگاه های نظامی آمریکاست، آیا این اسمش اشغال است؟ آلمان و ایتالیا و کره جنوبی نیز خود را به آب و آتش می زنند که با آمریکایی ها دوستی کنند، کشورهایی که باختند، تسلیم شدند، شکست را پذیرفتند، و اکنون بهترین دوست دشمنان قبل شان شده اند.

دیگر بس است، حماس باید تسلیم شود، تشکیلات خودگردانی فلسطین باید منحل و همه رهبرانش بازنشسته شوند. باید به اردوغان گفته شود که ۳۰ سال ماندن در قدرت مغزش را معیوب و او را دیوانه کرده است.

این حس تزلزل و ناامنی در رهبران عرب قطر که مدام می خواهند توجهات جهانی را به خودش جلب کنند و در این راه با کمک به حماس باعث ترویج مرگ و نابودی شده اند باید به پایان برسد.

روحانیون ایران باید به مساجد برگردند و فقط به شغل پیش نمازی مومنین بپردازند و به ایرانیانی که می دانند چگونه از عهده اداره دولت بریبایند اجازه دهند امور را به دست بگیرند و...

فلسطینی ها در بهترین حالت باید به تشکیل شوراهای محلی خودگردان رضایت دهند و بهره ببرند از اقتصاد عالی و

نمی دانم شما مراسم شام برنامه ی دادن جایزه صلح نوبل امسال را به خانم نرگس محمدی که در زندان جمهوری اسلامی است در تلویزیون نروژ دیدید یا نه؟.

خانم گلشیفته فراهانی بازیگر جوان ایرانی در فرانسه، از میهمانان این برنامه ی شام در برابر پادشاه نروژ که دهنده جایزه نوبل بود ایستاد و بدون مقدمه گفت، ما ایرانی ها پروتکل شکن (قانون شکن) هستیم و به این کار عادت داریم و من می خواهم امشب پروتکل شکنی کنم و به همراه دوستانم یک ترانه مشهور ایرانی را بخوانم. اصولاً ما در ایران مردمی شاد هستیم و حتا در زندان های ما زندانیان آواز می خوانند و می رقصند.

بلافاصله خانم فراهانی شروع به بشکن زدن کرد و به همراه دو بانوی دیگر ترانه قدیمی خانم مرضیه را که هیچ گونه مناسبتی با محیط رسمی دادن جایزه اسکار نداشت شروع به خواندن کرد، امشب شب مهتابه عزیزم را می خوام، عزیزم اگر خوابه حبیبم را می خوام و... شعر ترانه را هم بلد نبودند که درست بخوانند و دوسه بار همین بیت را تکرار کردند!

من نمی دانم منظور ایشان از پروتکل شکنی دقیقاً چه بوده. چون برای غربی ها به ویژه اروپایی ها قانون و پروتکل مقدس اند، پروتکل یعنی آداب رسمی، یعنی هیچ چیزی در غرب مقدس تر از قانون و آداب نیست. قانون و آداب تعریف تمدن است. علت این که فیلسوفانی مانند هیوم و کانت از انقلاب ها که نوعی قانون شکنی است، هم استقبال می کنند و هم حمایت نمی کنند برای قانون شکنی آن است. برای غربی ها قانون شکنی یک کابوس است. خود ما ایرانی ها هم اتفاقاً ملتی هستیم در مورد هر چیزی آدابی داشتیم، در مورد نشستن در محضر اساتید، در محضر پادشاهان، در محضر بزرگترها، شما اگر به قابوس نامه نگاه کنید در تمام موارد زندگی آدابی را می نویسید، برای ادب می گساری، ادب دوستی، ادب دشمنی، ادب و آداب غذا خوردن. تمدن ایرانی ما تمدن آداب دانی است. حافظ می گوید صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد. ادب و آداب در همه چیز هست، در عشق ورزی، در ارتباط با همسایه، در آداب خدمت و وزارت، در آداب خدمتکاری، برادری، پدری، همسری، مادری... بنابراین فرهنگ ما فرهنگ آداب است نه پروتکل شکنی.

انالیهة عقیده و الجهاد. سخنم را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه آغاز می کنم. من که یک مارکسیست - لنینیستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستیم و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم.

اند و گرنه این دو دسته مذهبی و چپ ایران که تشابهات زیادی با هم دارند احساسات رقیقی را که در مورد مردم فلسطین از خود نشان می دهند برای هیچ ملت و مردمی دیگر که در وضع بد مالی، سیاسی و اجتماعی دست و پا می زنند ندارند و ابراز نمی کنند، این دو دسته حتا با جمهوری اسلامی هم به اندازه سایرین مشکل و مبارزه سیاسی ندارند.

البته که ما به عنوان یک انسان از زخم هایی که بر بدن ملت فلسطین افتاده و در جنگی مذهبی سیاسی با پسر عموهای تاریخی خود درگیر هستند متأسف هستیم و باید برای رفع این اختلاف کشنده بکوشیم اما طرفداری یک جانبه از آنان در برابر دشمنی با اسرائیل به هیچ دلیلی موجه نیست و این علاقه و دشمنی سبب سازگسترش بیشتر فاجعه می شود تا رفع آن. اگر کسی جز این می اندیشد دلایل خود را بنویسد حتما چاپ می کنیم. و بنویسند که چرا هیچ کشور عربی حاضر به پذیرفتن فلسطینی ها برای زندگی در خاک خود نیستند حتا در همین ماجرای اخیر مصر حاضر به راه دادن آن ها به صحرای بی آب و علفی از صحرای سینا نشدند چه رسد به داخل شهر های مصر.

فلسطین بازی بس است

مانده از رویه ۶

زیر ساخت های خوبی که اسرائیل در اختیارشان قرار می دهد. غزه فقط ۴۰ روز است که برق ندارد، اما بغداد ثروتمند تمام تابستان داغ را بدون برق سرکرد و لبنان فقیر در بهترین حالت فقط توانست ۱۳ درصد از برق خود را تولید کند، تازه آن هم به لطف هدایای نفتی عراقی ها. دیگر بس است، فلسطین بازی بس است، بومی بازی بس است، (برای تمام چپ های جهان و مسلمانان که در کشورهای امپریالیسم معتکف درگاه شده اند یا در فکر رفتن و زندگی کردن در آن کشورها هستند چون آزادی بیشتری دارند.) توهم استعمار بس است، زندگی کنید و اجازه دهید دیگران هم زندگی کنند. فوراً و بدون قید و شرط با اسرائیل صلح کنید. همین حالا.

**به آیندگان بگوئید، مسلمانان به
آلمان پناهنده شدند در حالی که به
مکه و مدینه نزدیک تر بودند.
منتسب به آنجلا مرکل**

اسرائیل یا فلسطین

نیاز به شرح خدمات یهودی های ایران در رژیم گذشته نیست که همگان از آن آگاهی دارند و به راحتی می توان لیست خدمات و افراد مربوطه را پیدا کرد. یهودی های ایران که اسرائیل را از جهت مذهبی میهن مقدس خود می دانند در طول تاریخ در حفظ سرمایه های معنوی ایران مانند موسیقی و کتاب های نایاب تاریخی کوشش کرده و گوشه های مهمی از فرهنگ ما را که پس از حمله اعراب به ایران از میان رفته بودند نگهداری کرده بعداً به ما برگرداندند. یهودی های ایران خود را از ما بیشتر ایرانی می دانستند و می دانند.

با توجه به همین چند سطر من ایرانی چگونه می توانم در جنگی که بین دو قوم اسرائیلی و فلسطینی رخ داده، بر علیه اسرائیل و جانبدار فلسطین باشم؟ نه تنها یهودی های زیادی در اسرائیل ایرانی هستند که کل ملت اسرائیل ریشه ایرانی دارند با سابقه ای بیش از دو هزار و پانصد سال.

برعکس این نزدیکی بین دو ملت اسرائیل و ایران، ما با فلسطینی ها هیچگونه نزدیکی تاریخی، فرهنگی و سیاسی نداریم. کلاً فلسطینی ها به هر دلیلی که هست ایرانی ها را دوست ندارند، در حالی که یهودی ها عاشق ایران و ایرانیان هستند. فرهنگ ایرانی در خون یهودی ها جاری و ساری است. شما یک فلسطینی را پیدا نخواهید کرد که نوروز ما را جشن بگیرد، نام یک ایرانی را در خیابان های خود بگذارد، با آغوش باز از ایرانیان پذیرایی کند. فلسطینی ها حتا همین حکومت آخوندی ما را هم که از شکم مردم ایران زدند و دار و ندار ایران را به آن ها بخشیدند دوست ندارند و به جای این که مجسمه قاسم سلیمانی را دستکم در یک شهر خود برپا کنند مجسمه دشمن ایرانیان صدام حسین را برپا کرده اند.

و جداناً چرا من ایرانی باید ضد اسرائیلی و علاقمند فلسطینی باشم. آیا می شود انسان با فامیل و هم میهن و همراه تاریخی خود که هزاران وابستگی با او دارد به چشم دشمن نگاه کند و دشمن او را دوست خود بداند؟ این کار با هیچ منطقی نمی خواند. البته ما از لحاظ انسانی خیلی هم ناراحت کشته شدن افراد غیر نظامی فلسطینی هستیم و برای آن ها متأسف هستیم ولی در قبال آن ضد اسرائیل هم نمی توانیم و نباید باشیم.

کسانی که چنین هستند و ضدیت قلبی با اسرائیل دارند ظاهراً از دو دسته تشکیل می شوند گروه نخست مسلمان های ضد یهود هستند که مشکل مذهبی با یهودی ها دارند، دومین دسته ایرانیانی هستند که اندیشه چپ دارند، آن ها در اصل به خاطر ضد آمریکایی بودن ضد اسرائیلی شده

سیاوش لشگری

بخش سفر، در رسیدن به آمریکا

قسمت پنجم

به خوبی و خوشحالی از فرودگاه بیرون آمدیم و پس از چند روز توقف در نیویورک و ناموفق بودن برای پیدا کردن کاری که به تخصص من، ارتباط و الکترونیک بخورد عازم کالیفرنیا شهر سن حوزه شدیم، جایی که خواهر بزرگتر من سال ها بود در آنجا به همراه دو دخترش دوران بازنشستگی خود را می گذراند. او نخستین زن دندانپزشک فارغ التحصیل از دانشگاه تهران و رئیس درمانگاه دندانپزشکی همان دانشگاه بود که سال ها پیش از انقلاب بازنشسته شده و به همراه فرزنداناش ساکن آمریکا بودند. آن ها اتاق اضافی برای ما نداشتند ولی به طور موقت یک اتاق به ما دادند. پس از یکی دو روز دیدار که سال ها بود همدیگر را ندیده بودیم از خواهرم پرسیدم آیا در نزدیکی های شما ایرانی های دیگری هم زندگی می کنند، پاسخ داد ما که با کسی آشنا نیستیم و کلاً ایرانی زیادی در این شهر نیست (۱۹۸۰) ولی در شاپینگ سنتر نزدیک منزل یک همبرگرفروشی است که صاحبش ایرانی است و آنجا پاتوق چند تن از ایرانیان هم است.

روز بعد سری به همبرگر فروشی مذکور زدم دیدم گوشه سالن چهار پنج نفر دور میزی نشسته به زبان فارسی بلند بلند حرف می زنند. رفتم جلو سلام کردم. با گرمی پاسخ مرا دادند و فهمیدند تازه واردم، گفتم بله من چند روز است از ایران آمده ام، ابتدا خیلی تعجب کردند که در این روزهای بحرانی در ایران و گروگانگیری ما توانسته ایم از ایران خارج شویم. پس از ساعتی گفتگو متوجه شدم در میان آن ها آقای پرویز قاضی سعید که نامش را در روزنامه های ایران دیده بودم حضور دارد. یکی از آن ها گفت آقای قاضی سعید در اینجا ناشر روزنامه ایران تربیون است از وضع و حال من پرسیدند گفتم حقیقت اش این است که من به دنبال کار هستم. پرسیدند چه کاری؟ گفتم هر کاری که بشود تا بتوانم منزلی اجاره کنم و همسر و فرزندانم را اسکان دهم.

آقای قاضی سعید گفت بیا دفتر روزنامه ما هم کمک من کن و هم آخر هفته که روزنامه در آمد در سن حوزه و سانفرانسیسکو که یک ساعت با اینجا فاصله دارد روزنامه ها را در چند مرکز خرید و آژانس مسافرتی پخش کن. گفتم اتفاقاً من خودم دست به قلم هستم و در ایران گهگاه در رسانه ها نشر یا شعر می نوشتم و در ماه آخر رژیم شاهنشاهی شاهد سه رخداد مهم در خود نیروی هوایی بودم که برای ثبت در تاریخ باید آن رخدادها را جایی منتشر کنم. آقای قاضی سعید گفت حالا که اینطور شد از فردا بیا دفتر

روزنامه، هم حروف چینی روزنامه را یادت بدهم که بمن کمک کنی و هم این که هر مطلبی داری بنویس در روزنامه منتشر می کنیم. از پیشنهاد آقای قاضی سعید خوشحال شدم چون بهتر از این نمی شد. از فردای آن روز کارم را بدون این که سخنی از حقوق که چند و چون است به میان آورم شروع کردم، همان روز از من پرسید ماشین داری؟ گفتم نه، گفت باید یک ماشین ارزان دست دوم تهیه کنی که بتوانی روزنامه ها را پخش کنی. از چهار پنج هزار دلاری که داشتم همان عصر رفتم به آدرسی که چند فروشگاه ماشین دست دوم بود یک ماشین آمریکایی «پینتو» قدیمی به مبلغ ۷۰۰ دلار خریدم و کارم را طبق برنامه شروع کردم. یکی دو هفته ای گذشت با سختی آدرس ها را پیدا می کردم و روزنامه ها را می رساندم و از حقوق هم خبری نبود.

آقای قاضی سعید متوجه شد که من پولی با خود نتوانسته ام خارج کنم، گفت انشاءاله سر ماه حقوقت را خواهیم داد. در همین مدت که حروف چینی را انجام می دادم آن سه رخداد را هم مفصل در ایران تربیون نوشتم که یکی از آن سه رخداد همان دیدار با فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی سپهبد ربیعی و جانشین اش سپهبد آذربیزین در شب پیش از ۲۲ بهمن در اتاق جنگ بود که ماجرایش را در شماره های پیش نوشتیم. در این مدت ماشین پینتو هم کلی هزینه تعمیر و بنزین روی دستم گذاشت. آخر ماه که شد آقای قاضی سعید یک چک پنجاه دلاری به دستم داد و گفت ببخشید آقای لشگری چند ماه است من مشکل مادی دارم، امیدوارم ماه بعد بتوانم جبران کنم. شب ناراحت به منزل برگشتم و داستان را برای همسر و خواهرم تعریف کردم، آن ها هم ناراحت شدند. به آن ها گفتم فردا هر طور که باشد کاری پیدا می کنم ناراحت نباشید. دفتر چه تلفنم را برای تلفن کردن به فامیل و چند نفری به ایران ورق می زدم که چشمم به شماره تلفنی افتاد.

درست شش هفت ماه پیش از انقلاب که من در ستاد نیروی هوایی شاهنشاهی کار می کردم یک جوان مهندس بنام فرهاد حسینی، هم تخصص خود من که نظامی هم نبود پس از فارغ التحصیل شدن از UCLA کالیفرنیا به استخدام اداره ما در نیروی هوایی درآمده بود و چون هنوز دفتری برای او نداشتند او را موقتاً به اطاق کار من آوردند. از آنجا که او در آغاز کارش با مشکلات زیادی روبرو بود من همه جوره کمکش می کردم تا راه بیفتد. سه چهار ماهی بیشتر کار نکرده بود که وضع کشور هر روز بدتر می شد، تظاهرات و اعتصاب هایی در سراسر ایران شروع شده بود.

مهندس که تازه از آمریکای آرام برگشته بود از اوضاع می ترسید، یک روز صبح که به اداره آمد گفت جناب سروان من تصمیم گرفته ام استعفا بدهم برگردم آمریکا کمکم کن که کارهایم به سرعت انجام شود و از اینجا بروم، یک هفته ای طول کشید کارش را راست و ریس کردم استعفایش را چون وضع کشور بحرانی بود فوری قبول کردند و چند روز بعدش

او هفته ای دو، گاهی سه بار با هواپیمای شخص اش می رود لاس وگاس بازی می کند و برمی گردد و بازی های بسیار بزرگی هم می کند. دیشب به من اطلاع دادند «جاوید» باجناقم ظرف ماه گذشته تمام زندگی اش را باخته و ما نمی دانستیم. امروز صبح از طرف اف-بی-آی ریختند داخل منزلش تمام مدارک بانکی و اسناد ملکی او را بردند هنوز هم چند نفرشان آنجا هستند. سیصد هزار دلار خود من را هم که به او داده بودم و ماهی ده هزار تومان به خود من برای سود آن می داد باخته، و من تنها نیستم او از تمام فامیل پول های کلانی برای گسترش بیزنس ها گرفته و به جای گسترش بیزنس ها با پول های مردم قمار می کرده و تمام املاک او چند خانه از جمله خانه ایست که من زندگی می کنم همه را بدهکار بانک ها می باشد و امروز از سوی بانک می آیند پمپ بنزین را هم به همراه سایر پمپ بنزین ها و بیزنس های دیگر مهر و موم و ضبط می کنند، همه این درد و گرفتاری برای من یک طرف، و آوردن تو، به اینجا یک طرف که دیشب نتوانستم تا صبح بخوابم. من هم امروز مانند تو بیکار شده ام و با داشتن دو بچه خردسال نمی دانم چکنم. من از توشرمده ام و پوزش می خواهم، پول مثل ات را که برای یک ماه داده ام. دو هزار دلار حقوق این ماه را هم قبل از اینکه بیایند و اینجا را ببندند از فروش دیروز بتومی دهم امیدوارم کاردیگری پیدا کنی! فوری پول را شمرده داد دستم و گفت خدا حافظ که من زودتر باید بروم خانه ببینم چکار باید بکنم. با ناراحتی از او خدا حافظی کردم و نمی دانستم به همسر و بچه هایم چه بگویم

بقیه در شماره بعد

چگونگی ۱۷۵ سال مبارزه مادران ما در برابر حجاب اجباری

مانده از رویه ۵

در چهارده پانزده شهر دیگر هم زنان به خیابان رفتند. به لطف این اعتراضات اجرای کامل حجاب دو سال طول کشید.

مبارزه جانانه دختران و زنان جوان با حرکت ابتکاری و شجاعانه زن جوانی به نام ویدا موحد در تاریخ ۶ دی ماه ۱۳۹۶ در خیابان انقلاب تهران با بالا رفتن روی جعبه تقسیم برق و آویزان کردن روسری خود به نوک چوبی شکل تازه ای از مقاومت برای شکستن حجاب اجباری شروع شد که پس از چند دقیقه پاسداران اسلامی او را دستگی کردند. با این حرکت نسل جدید دختران شاهکار آفریدند و حکومت متحجر مذهبی را ذله کردند و زندان ها پر شدند از چنین دختران و زنانی تا این که مهسا امینی در این ماجرا کشته شد و یک انقلاب دیگر آغاز شد.

پایان

خدا حافظی کرد و رفت، هنگام رفتن یک شماره تلفن به من داد که اگر روز و روزگاری گذارت به آمریکا افتاد یک تلفن به من بزن، من در آنجا فامیل زیادی دارم و اوضاعم خوبست. مهندس ایران را ترک کرد و رفت. من هم یک در هزار فکرش را نمی کردم که چند ماه دیگر انقلاب خواهد شد و چند ماه بعدش هم خود من ناچار به ترک ایران خواهم شد. همین طور که به دفتر چه تلفنم نگاه می کردم نام و شماره تلفن مهندس به چشمم خورد.

صبح روز بعد به شماره تلفن مهندس (فرهاد حسینی) زنگ زدم اول شناخت و باور نمی کرد که من هستم، وقتی شناخت خیلی ابتدا تعجب سپس خوشحال شد که الان کجایی، برایش شرح کوتاهی دادم. گفت فوری دست خانم و بچه ها را بگیر و بیا من لس آنجلس هستم، برایت کار هم دارم.

دو روز بعدش با همان ماشین از سن خوزه راهی لس آنجلس شدیم به آدرسی که داده بود رفتیم او را دیدیم ما را به یک رستوران برد ضمن خوردن غذا گفت. فعلا در مثلی که نزدیک کار من است برایتان اتاق می گیرم فردا خودت بیا دفتر من که پنجاه قدمی مثل است تا باهم گفتگو کنیم. فردایش به سراغ دفتر او رفتم دیدم آدرس یک پمپ بنزین بزرگ است با کارگاه مکانیکی و کارواش شلوغ. دفتر آبرومندی را به من نشان دادند که مهندس در آن جا منتظر من بود. پس از ساعتی گفتگو و مرور خاطرات و چرا که من هم مجبور به ترک ایران شده ام و غیره گفت این جا باجناق من یک مولتی میلیاردر است و ده ها پمپ بنزین و مبل فروشی و شرکت تاکسیرانی در فرودگاه دارد. من چند تا از بیزنس هایش را مدیریت می کنم، این پمپ بنزین کمی تا منزل من دور است، شما را یک هفته آموزش می دهم که چگونه مدیریت کنی و کارهایت چیست. مکانیکی و کارواش و پمپ های بنزین دارای دوسو پروایز است و شما کار زیادی با آن ها نخواهی داشت. باز و بسته کردن پمپ بنزین و بردن پول های فروش به بانک و چند چیز دیگر که یادت خواهم داد کار شماست، دو هزار تومان هم برایت حقوق در نظر می گیرم که اگر کارها خوب جلو رفت اضافه خواهم کرد.

آن موقع دو هزار دلار مبلغ زیادی بود و من باورم نمی شد چنین شانسی را آورده باشم. کارم را از فردایش در پمپ بنزین آغاز کردم خودش هر روز می آمد و با حوصله یکی یکی می گفت چکار باید بکنم. چهار پنج روز بیشتر طول نکشید که راه و چاه را آموختم و او دیگر نیامد، یک هفته ای گذشت یک روز صبح خیلی زود دیدم مهندس زودتر از من آمده پمپ بنزین را باز کرده منتظر من در دفتر نشسته با رنگ و روویی پریده و بسیار ناراحت. گفتم چه شده مهندس چرا این قدر آشفته و ناراحتی؟ به سختی دهان باز کرد که، سیاهش جان به تو گفته بودم که باجناق ثروتمندی دارم و این پمپ بنزین هم یکی از بیزنس های اوست اما به تو نگفته بودم که

برای آن ها که خواننده جدید بیداری هستند

سوره ابراهیم آیه ۴، سوره النحل آیه ۳۶، سوره یونس آیه ۴۷، سوره الشعرا آیه های ۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹، سوره سجده آیه ۳، سوره انعام آیه ۹۲، سوره فصلت آیه ۳ را بخوانند که بدانند الله با چه تاکیدی می گوید ما برای هر قومی پیغمبری از زبان خود آن ها فرستادیم (به این ترتیب محمد فقط پیامبر عرب ها است نه پیامبر سایر کشورهایی که زبانشان عربی نیست)، به همین شکل در سایر آیه ها آمده، برای هر امتی رسولی است و قرآن را فقط به زبان عربی برای مردمی که عرب زبان هستند فرستادیم. اگر آن را برای مردمی می فرستادیم که عربی نمی دانند محال بود آن را بفهمند و به آن ایمان آورند، یعنی قرآن برای عرب زبان ها است و در سوره سجده آیه ۳ خیلی واضح می گوید ای محمد ما قرآن را برای قوم تو فرستادیم. چون پیش از تو رسولی برای آن ها نیامده بود. و در آیه دیگر می گوید قرآن فقط برای مردم مکه و اطراف آن فرستاده شده. بنابراین حتا ایرانیان عرب زبان نباید از قرآن پیروی کنند. چون آن ها در ایران زندگی می کنند نه در مکه و حوالی آن.

و چنین است برای مردم مصر و لیبی و سودان و الجزایر و سومالی و اتیوپی و ده ها کشور دیگر مسلمان مانند افغانستان و پاکستان و بنگلادش و مسلمانان روسیه و چین و هندوستان! خیالتان راحت خود الله و قرآن ما را از دست این دین نجات داده و مردم ما آن را هنوز متوجه نشده اند.

دعای داریوش اول برای ایران

داریوش فکر می کرده جهان را خدایی زنده و سالم است و در دعا هایش از او می خواست: این کشور را از دشمن، خشک سالی و دروغ دور بدارد. ولی دعای او مستجاب نشد و همه ی نسل های ایران به چشم دیدند که بیشتر روزگار این کشور را طی هزار و چهار صد سال گذشته دشمن و خشک سالی و از آن ها بیشتر دروغ از پای درآورده است و شدت دروغ گویی به جایی رسیده است که دودمان ایران را بارها به باد داده است. چند نمونه مستند دروغ گویی ما ایرانیان را در انقلاب دینی و مسلمانی سال ۵۷ در زیر می بینید که در گذشته های دور هم یک بار نوشته بودیم. **عزت الله سبحانی**، ملی مذهبی- انقلابی و از مدیران بعد از انقلاب، هنگامی که انقلاب شان تو زرد از آب درآمد می فرماید:

برنامه های شاه به نفع ایران بود و ما آن زمان متوجه نمی شدیم و از روی کینه و عناد (که هنوز هم در دل بسیاری از هم میهنان ما وجود دارد) با آن ها دشمنی و مخالفت می کردیم - **اکبر گنجی**، ملی مذهبی، انقلابی سال

۵۷ اعتراف می کند: ما به دروغ می گفتیم حکومت شاه ۱۵۰ هزار زندانی سیاسی دارد. ما به دروغ می گفتیم حکومت شاه دکتر شریعتی را کشت، همه این دروغ ها را گفتیم، آگاهانه هم گفتیم.

دکتر هما ناطق- دکترای جامعه شناسی از دانشگاه سوربن فرانسه، چپ ایدئولوژیک انقلابی سال ۵۷، از نخستین کسانی بود که متوجه شد و نوشت: خودم کردم که لعنت بر خودم باد. من گه خوردم نه یک قاشق، بلکه قاشق قاشق!

دکتر اسماعیل خویی- شاعر، استاد دانشگاه، چپ ایدئولوژیک، انقلابی سال ۵۷ اذعان می کند: در پیشگاه ملت بزرگ ایران از بدی هایی که در حق خانواده پهلوی کردم صمیمانه عذر می خواهم و از آن ها بارها و بارها پوزش می طلبم، لطفا مرا ببخشید و حلال کنید!

دکتر محمد نوری زاد- روزنامه نگار، فیلمبردار و فیلم ساز، انقلابی سال ۵۷ بارها گفته است: من یک پوزش خواهی بزرگ به پیشگاه رضاشاه و فرزندش بدهکارم.

عمادالدین باقی- حقوق دان، روزنامه نگار، ملی مذهبی، انقلابی سال ۵۷ نوشته است: آمار قربانیان دوره شاه دروغ بود و همه ساختگی بودند. **نورالدین کیانوری**، رهبر حزب توده، چپ ایدئولوژیک و انقلابی سال ۵۷ می نویسد: محمد مسعود را ما کشتیم ولی همه جا شایعه درست کردیم و انداختیم گردن شاه.

این رشته سر دراز دارد. آتش زدن سینما رکس آبادان، خودکشی تختی، غرق شدن صمد بهرنگی، ناخن کشیدن های ساواک که گفتند گونی گونی در زیرزمین منزل سرهنگ زیبایی کشف شده، سقوط هواپیمای برادر شاه، و... و... و مردم به دروغ همه این ها را به گردن شاه می انداختند و یک کلاغ چهل کلاغ می کردند.

حتما اشتباهات، پارتی بازی، سوء استفاده مانند بیشتر کشورهای جهان بود اما دروغ های بزرگ فراوان ضد شاه هم بود که کشور را به انقلاب قهقرائی رسانید.

آیت الله مقدس اردبیلی

مانده از رویه ۱۲

بیرون شهر و محتوی فضولاتش را به زمین می ریخت و برمی گشت!.. حالا نام این مرد دیوانه را روی خیابانی در تهران گذاشته اند! فقط تصور کنید جمهوری اسلامی چه احمق هایی را به عنوان قهرمان ملی به ما قالب کرده و نام خیابان های ما را به نام این اعجوبه ها مزین کرده است.

قاعدتاً باید تصفیه خانه ی فاضلاب تهران را به یادش نام گذاری می کردند و مجسمه اش را هم در سر لوله ی فاضلاب نصب می نمودند که هر روزه شاهد عبور نجاست باشد!

به حضرت عباس!

داری آمریکا می گوید از سود این سرمایه گذاری ها مانند قاچاق رمزارز چیزی به ملت فلسطین داده نمی شود و خود و فرزندان رهبران حماس از آن ها بهره ورنند و زندگی سلطنتی برای خود ساخته اند.

این آقای حسن خیاط باشی هنرمند خوب نمایش های تلویزیونی ماکه در بیرون از کشور در اثر ناچاری برنامه ساز معمولی رادیوشده است، تقریباً هر روز در برنامه رادیویی که دارد فیلش یاد هندوستان می کند و یادی از زینب کبری و فاطمه زهرا و حضرت محمد و علی و بقیه سران اسلام می کند و به شکلی نام آن ها را اگر شده باشوخی هم به زبان می آورد که مبادا کسی فراموشش شود. او هزار چندی مثلاً به شوخی ولی سوگند حضرت عباس می خورد و این سوگند پر مصرف داخل ایران را اینجا هم زنده کرده است تردیدی نیست که خودش به این شجره غیر ایرانی ارادت می ندارد و انسان مبارزی هم می باشد اما تشخیص و توجهی ندارد که ملت ایران در حال عبور تاریخی از جهنم خرافات به دنیای ایرانی و سالم خویش است و در این موقعیت باید به آن ها کمک کرد که از بزنگاه پر از مرارت و سخت هزار و چهار صد ساله هر چه زودتر عبور کنند نه اینکه هر روز با آوردن آن نام های احساس برانگیز که عمری را برای آن ها به غلط گریه کرده و سینه زده دوباره به نوعی نوستالژی تبدیل کنیم. این شوخی جدی های آقای خیاط باشی با آن مبارزه که خودش هم برای احراز هویت ایرانی می کند هم خوانی ندارد. واژه لا اله الا الله! را گهگاه در حالت تعجب چاشنی سخن خود می کند. از مردم معمولی آن چنان توقعی نیست که در بهبود فرهنگ زبانی ما بکوشند، ولی از برنامه سازی که هر روز یکطرفه برای مردم سخن می گوید باید توقع داشت که در انتخاب واژه ها مسئولیت خود را بپذیرد و دقت کند.

ایران چقدر به حماس کمک مالی می کند

بودجه سالانه دولت غزه به رهبری حماس ۷۰۰ میلیون دلار است که این مبلغ را کشورهای ایران، قطر، کویت، ترکیه، عربستان، الجزایر و امارات متحده عربی تامین می کنند. بیشترین مبلغ کمک به حماس برای نوار غزه و تشکیلات نظامی آن ها نقدی ۱۰۰ میلیون دلار است که ایران می پردازد. به علاوه مبلغ نقدی، انبارهای نظامی حماس را ایران پر از تسلیحات برای جنگ با اسرائیل می کند که مجموع کمک های ایران از مجموع کمک های کشورهای دیگر بیشتر می گردد. پس از ایران قطر بزرگترین کمک کننده مالی به حماس می باشد و رهبران حماس از سال ۲۰۱۲ در پایتخت قطر «دوحه» دفتر سیاسی دارند و از آنجا امور غزه را کنترل می کنند و خودشان در قطر زندگی راحت و تجملی دارند. سران حماس ضمن رتق و فتق امور سیاسی غزه، مانند سپاه پاسداران ایران، بیشتر در امور اقتصادی مشغولند تا رسیدن به وضع مردم خود. خزانه

خلاصه مقاله

عبدالستار دوشوکی

چرا باید از حماس پشتیبانی کنیم؟

کشته شدن مردم بیگناه غزه قابل قبول نیست و من همیشه از مردم بی دفاع غزه دفاع کرده ام اگر چه در عرض بیش از ۴۰ سالی که در لندن زندگی می کنم یک فلسطینی را ندیدم که برای مظلومیت بلوچ های ایران یا پاکستان اظهار نظری بکند یا دل بسوزاند. حالا من بلوچ که سطح زندگی ام صد برابر بدتر و پائین تر از فلسطینی های نوار غزه و صد و پنجاه برابر بدتر از فلسطینی های کرانه باختری است باید برای فلسطینی ها سینه چاک دهم و دلسوزشان شوم. براساس گزارش سه ماه پیش سازمان ملل ترک تحصیل در نوار غزه فقط دو درصد است و در بلوچستان طبق اعلام رسمی مقامات سی درصد است. به همین ترتیب در سایر مسایل رفاهی دیگر. حال من از شما شنونده و خواننده محترم می پرسم من ایرانی باید نگران و غم خوار مردم بلوچستان کشورم باشم یا مردم برخورداری از رفاه نسبی فلسطین. ضمناً من بلوچ که خودم هزار و یک مشکل دارم چرا باید انرژی خود را صرف فلسطینی بکنم که صدها میلیون خاطرخواه در سراسر جهان دارد. هر انسان آزاده ای باید کشتار انسان های بیگناه از هر دو طرف را بدون تعارف و صراحتاً محکوم کند. تاریخ جنگ های متناوب بین حماس و اسرائیل و تجربه عملی ثابت کرده و حماس به خوبی می دانسته که بعد از آن حمله و جنایت بی سابقه اسرائیل به نوار غزه حمله خواهد کرد و هزاران انسان بیگناه قربانی خواهند شد، چرا حماس حاضر شد دانسته هزاران فلسطینی را قربانی کند در حالی که فرماندهان نظامی حماس درون تونل های عمیق ایمن و مصون درامان هستند و سران سیاسی آن ها مانند اسماعیل هنیه و خالد مشعل و سامی ابو زهری و طاهر النونو همراه خانواده و فرزندان میلیونرشان در کاخ های لوکس قطر در امن و امان زندگی می کنند. زهی تاسف برای ایرانیانی که خود را ظاهراً مخالف رژیم اسلامی معرفی می کنند ولی در اصل آتش یزید را می خورند و پستان به تنور حماس می چسبانند.

اعدام یک انسان یک مقابله به مثل انتقام جویانه، در تضاد با حق زندگی و بیانیه جهانی حقوق بشر؛ و برخلاف آموزه های اخلاقی در همه دینها و فلسفه های اجتماعی است.
کوروش زعیم

ایران به دستانی که برای دعا بلند می
شوند نیاز ندارد. به پاهایی نیاز دارد که
برای گرفتن حق خود به خیابان ها بیایند.
علی سجادی

در زیر هر وجب از خاک ایران مردی یا
زنی در خون خود خفته است تا از
موجودیت سرزمین ما پاسداری کند.
آرتا پارسیان

نه تنها زنان مانیمی از جامعه را تشکیل
می دهند بلکه نیم دیگر را هم به دنیا
می آورند. ؟

بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

شاهین شهرازی

آیت الله مقدس اردبیلی

زمانی که از خیابان مقدس اردبیلی در زعفرانیه تهران عبور می کردم،
نمی دانستم مقدس اردبیلی چه کسی بوده، خیال می کردم لابد اسم
یک پاسدار شهید یا از علمای اعلام است. اما چند روز پیش که در
کتاب قصص العلما دنبال موضوعی می گشتم، رسیدم به زندگی نامه و
کرامات این آیت الله مقدس اردبیلی و تازه فهمیدم او چه شاسکولی
بوده! مقدس اردبیلی از مجتهدان بزرگ شیعه در دوره شاه عباس
صفوی است که در عراق زندگی می کرده و دعوت شاه عباس را برای
آمدن به ایران هیچ گاه نپذیرفته و در همان کربلا هم درمی گذرد. در
مورد زندگی این آخوند بزرگ اسلام در صفحه ۸۴۵ کتاب قصص العلما
آمده: مقدس اردبیلی زمانی که در کربلا بود، هیچ گاه بول و غایط خود
را به زمین نمی ریخت (مثل آدم مستراح نمی رفت!) به جهت این که
می گفت زمین کربلا بنا بر بعضی از روایات تا چهار فرسخ تربت پاک
است. و این نماینده ی خدا (آیت الله) فضولات خود را هر روزه در
خیکی می ریخت وقتی خیک پر میشد سر آن را محکم می بست و خیک
را بر سر و دوش می گرفت، پیاده چهار فرسخ میرفت

مانده در رویه ۱۰

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.